

ابلاغ

سایت کانون ابلاغ اندیشه های شریعتی

هویت یکی دیگر از شهدای عاشورای تهران: شبنم سهرابی توسط اتومبیل نیروهای سرکوبگر زیر گرفته شد و به شهادت رسید

ششم دی ماه سال گذشته مصادف با روز عاشورا بیش از 14 نفر در اعتراضات خیابانی کشته شدند. برخی هاشان با گلوله، برخی را از روی پل پرتاب کردند و برخی توسط خودروهای نیروی انتظامی به زیر گرفته شدند.

سید علی موسوی، خواهر زاده میرحسین موسوی، مهدی فرهادی نیا، محمدعلی راسخی نیا، امیر ارشدی، شهرام فرجی از جمله شهدای عاشورای پس از انتخابات هستند. شبنم هم از آن دسته قربانیانی است که توسط ماشین نیروی انتظامی زیر گرفته و کشته شد.

مادر میانسال شبنم، به خاطر ترس، تا کنون درباره ماجرای کشته شدن دخترش سکوت کرده و این درد را ماهها در سینه حبس کرده است.

گریه امانش را بریده است. هنوز لباس سیاه بر تن دارد و با گوشه روسری سیاه، اشک ها پیش را پاک می کند: " او ظهر عاشورا برای گرفتن نذری از خانه اش خارج شد و نمی دانست چنین سرنوشتی آن هم روز عاشورا در انتظارش باشد. "

روز عاشورا شبنم با چند تن از دوستانش در منزل خود در خیابان شادمان بوده، او برای گرفتن نذری، ظهر عاشورا از منزل خارج می شود. تا ساعت پنج بعد از ظهر دوست شبنم منتظر می ماند و وقتی می بیند خبری از شبنم نیست، به سر خیابان می رود و با پرس و جو متوجه می شود که خوردروی نیروی انتظامی زنی چاق و درشت هیکل را که نشانه های شبنم بوده، به زیر گرفته است و با مراجعه به کلانتری محل مطمئن می شود که آن قربانی، شبنم بوده است.

اما دوست شبنم هیچ نشانه و شماره ای از خانواده شبنم نداشت. او با همراهی نگین دختر شش ساله شبنم خانه مادر بزرگ را پیدا می کند و خبر کشته شدن شبنم را به مادرش می دهد.

مادر شبنم می گوید: " هر روز با خودم می گویم چطور ممکن است ماشین نیروی انتظامی دختر مرا زیر کرده باشد؟ شبنم هیکل درشتی داشت و چاق بود و نمی توانم آن هیکل را تصور کنم که زیر چرخ های ماشین نیروی انتظامی له شده باشد. "

شاهدان عینی می گویند ماشین نیروی انتظامی با سرعت به شبنم برخورد می کند و بعد از چندین بار رد شدن از شکم شبنم، او را زیر چرخ هایش له می کند.

بعد از چند روز بی خبری از وضعیت شبنم و پس از پی گیری های مادر میانسال، جسد او در یکی از سردخانه های کهریزک پیدا می شود. مادر می گوید: " به همه جا سر زدم. تمام بیمارستان ها را زیر و رو کردم و فهمیدم که شبنم را به بیمارستان رسول اکرم منتقل کرده اند اما از او هیچ خبری نبود و هیچ کس هم پاسخگو نبود تا این که بعد از بیست روز بی خبری از وضعیت دخترم به خانه ما تلفن کردند و گفتند که جسد دخترم در سردخانه کهریزک است. "

بیست روز بعد از مرگ شبنم، جسدش تحویل خانواده داده می شود و در میان تدابیر شدید امنیتی و تهدید خانواده در قطعه 86 بهشت زهرا دفن می شود.

مادر می گوید: " موقع مراسم تدفین نیروهای پلیس دورتادور قطعه 86 را محاصره کرده بودند و بارها هم با من تماس گرفته شد که حق ندارم درباره کشته شدن شبنم چیزی بگویم. به همین خاطر هم من هم سکوت کرده بودم. "

در پروانه ی دفن شبنم سهرابی نوشته شده که علت مرگ "صدمات متعدد در اثر اصابت جسم سخت و عوارض ناشی از آن" است و ماههاست که تلاش های مادر برای مشخص شدن این جسم سخت بی نتیجه مانده است. او می گوید: " دخترم را با ماشین نیروی انتظامی زیر گرفته اند اما علت مرگش را نوشته اند برخورد با جسم سخت. می

خواهم بدانم که آیا این جسم سخت اسمی ندارد؟"

مادر شبنم مدام می گوید: "خون دخترم را پایمال کرده اند و من حق او را از کسی جز خدا طلب نمی کنم. پی گیری های من برای شناسایی قاتل دخترم بی نتیجه مانده اما خوب می دانم که خدای شبنم روزی به این بی عدالتی ها و ظلم ها پایان می دهد. چگونه است که در روز عاشورا ماهی که خون ریختن حرام است؛ به آسانی خون جوانان وطن را بر زمین می ریزند. یعنی آیا خدا نمی خواهد جواب این ظلم ها را بدهد؟ خوب می دانم که روزی قاتلان دخترم شناسایی می شوند و آن روزی است که شاید کمی از دردهای من کاسته شود."

او به نگین شش ساله که حالا تنها شده نگاهی می اندازد: "این روزها مدام می پرسد چرا مامان بر نمی گرده چه جوابی دارم به او بدهم جز آنکه بگویم مادرت به بهشت رفته است. او با چشمهای غمگینش به من زل می زند و می گوید بهشت چقدر دور است."

مادربزرگ این روزها خانه خودش را رها کرده تا از نگین شش ساله تنها یادگار دخترش در خانه او نگهداری کند اما تحمل خانه برایش بسیار سخت است: "شبنم زندگی را دوست داشت. تازه در کلاس های قالی بافی ثبت نام کرده بود. برای زندگی اش برنامه ها داشت اما نگذاشتند دخترم زندگی کند."

پراید سفید رنگ شبنم که بعد از عاشورا در پارکینگ خانه پارک شده است مادر را مدام به یاد دخترش می اندازد: "شبنم عاشق سفر بود و با این ماشین تا به حال بسیاری از شهرهای ایران را با این پراید گشته بود. هر وقت ماشینش را می بینم دلم به درد می آید. تحمل این خانه برابم سخت است اما به خاطر نگین کوچولو مجبورم بمانم. خانه خودمان در خیابان کارون است و برای دخترهایم سخت است که نگین آنجا بماند چرا که آنها دانشجو هستند و نگین خیلی شیطنت های کودکانه اش زیاد است. برای همین از عاشورا به بعد من در این خانه مانده ام تا از نگین مراقبت کنم."

شبنم سال ها پیش به خاطر اعتیاد از شوهرش جدا شده بود و با نگین در آپارتمان کوچک شان در خیابان شادمان زندگی می کردند. حالا شبنم نیست و نگین با مادربزرگ خود روزها را سپری می کند اما هر روز چند بار از مادر بزرگ می پرسد که مامانش کجا رفته است.

مادر می گوید: "نگین سال بعد به مدرسه می رود اما می ترسم آمادگی مدرسه را نداشته باشد. او به لحاظ روحی بسیار آسیب دیده است." و نگین کوچک با چشمان درشت غمگینش به دهان مادربزرگ زل زده و دوباره داستان مرگ مادرش را می شنود. روزها و ماهها می گذرند و هر روز خبر جدیدی از قربانیان و شهدای روز عاشورا و جنبش سبز روشن می شود. کسی تا کنون نام شهید شبنم سهرابی 34 ساله را نشنیده بود و لحظه ی مرگ این زن جوان و به زیر گرفته شدنش توسط نیروی انتظامی شاید در دوربین ها و فیلم ها ثبت نشده باشد اما در ذهن شاهدان خیابان شادمان در ظهر عاشورا ثبت شده و شاید روزی آنها این جنایات را باز گو کنند.

منبع: رای ما کجاست

واردشده: 23 اردیبهشت 1389 - 13 مه 2010